بسمه تعالی

۰۸/۰۲/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

**بررسی روایت عمربن یزید**

در جلسه‌ی قبل بحثی در مورد عمر بن یزید شد و یک بحث مختصری در مورد اشکالی که در طریق نجاشی به کتاب عمر بن محمد بن یزید واقع شده است نقل شد بحث قبل را مقداری تکمیل می‌کنم بعداً بقیه‌ی بحث را ادامه می‌دهم. در رجال نجاشی، ص283، رقم 751 در طریق به کتاب عمر بن محمد بن یزید ابا الاسود بیاع السابری این سند وارد شده احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبدالجبار قال حدثنا محمد بن عبدالحمید عنه بکتابه آقایان توجه دادند که محمد بن عبدالحمید در طبقه‌ای نیست که از عمر بن یزید مستقیم نقل کند بنابراین گفتند که در سند سقط رخ داده و ساقط این هم محمد بن عمر بن یزید از حسین بن عمر بن یزید هست به قرینه‌ی اینکه در طریق فقیه به عمر بن یزید این شکلی واقع شده محمد بن عبدالحمید عن محمد بن عمر بن یزید عمر بن یزید الحسین بن عمر بن یزید عمر بن یزید ابیه عمر بن یزید که شبیه این هم در فهرست شیخ طوسی در طریق به عمر بن یزید واقع شده، ص324، رقم503 به نظر می‌رسد اصل وقوع تحریف در این سند روشن هست ولی در دو مرحله بحث هست یکی اینکه آیا این تحریف از سنخ سقط هست یا سقط نیست؟ دوم اینکه اگر تحریف از سنخ سقط در این سند محمد بن عبدالحمید از عمر بن یزید که در رجال نجاشی وارد شده باشد آیا ساقط محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید هست یا جور دیگری می‌شود ساقط را تعیین کرد؟ من اول در مورد این بحث دوم عرض کنم به نظر می‌رسد اگر مسلم بدانیم تحریفی که در این سند رخ داده است از سنخ سقط هست ساقط این را به شکلی که آقایان فرموده‌اند و در کتابهای رجالی آمده تعین ندارد چون محمد بن عبدالحمید یک طریق دیگری به عمر بن یزید هم دارد که یک طریق شایعی هست محمد عبدالحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن محمد

بن عذافر عن عمر بن یزید یعنی محمد بن عمر بن یزید هم به توسط پسر عمر بن یزید که حسین باشد زیاد روایت دارد و هم به توسط محمد بن عذافر زیاد روایت دارد و چون طریق شایعی هست هیچ مانعی ندارد که اینجا هم از آن طریق نقل کرده باشد و به تعبیر دیگر اینکه محمد بن عبدالحمید دو تا طریق به عمر بن یزید داشته باشد یک طریق محمد بن عمر بن یزید از حسین بن عمر بن یزید باشد و یک طریق محمد عمر بن یزید عن محمد بن عذافر باشد خیلی طبیعی هست حالا طریقی که در رجال نجاشی از آن طریق نقل می‌کرده کدام یک از این طرق باشد تعین ندارد که حتماً طریق مشیخه شیخ یا طریق مشیخه‌ی فقیه باشد به خصوص با توجه به این نکته که طریق مشیخه‌ی فقیه و فهرست شیخ ابتدا اینها متفاوت هست یعنی آن از طریق عبدالله بن جعفر حمیری و سعد از محمد بن عبدالحمید نقل می‌کنند و طریق نجاشی یک طریق دیگری هست اگر دقیقاً طریق نجاشی هم از همان طریق سعد و عبدالله بن جعفر حمیری و اینها بود علی القاعده باید یکسان می‌بود ولی چون طریق اینها مختلف هست ساقط در محمد بن عمر بن یزید از حسین بن عمر بن یزید متعین نیست. اما مرحله‌ی اول بحث این هست که اصلاً تحریف باید از سنخ این باشد که آقایان مطرح می‌کنند سه نکته اینجا عرض می‌کنم 1- در این سند یک قرابتی هست که ممکن هست اثر گذار در حل این بحث باشد روایت محمد بن عبدالجبار از محمد بن عبدالحمید هست که ما این را در جای دیگر ندیدیم بنابراین ممکن هست مشکل سند طریق نجاشی به گونه‌ی دیگر باشد یعنی اصل سند جور دیگری بوده است دو مدل برای حل این قرابت محمد بن عبدالجبار می‌شود قائل شد که این قرابت در بحث ما اثرگذار هست، اینکه محمدبن عبدالجبار از عمر بن یزید به طرق مختلف نقل می‌کندیک سنخ طریق این سنخه‌ای هست که ممکن هست به بحث ما مرتبط باشد 1-در تهذیب، ج2، ص31، حدیث94 این روایت نقل شده محمد بن عبدالجبار عن محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر عن عمر بن یزید و روی این جهت ممکن هست اینجا یک اشتباهی رخ داده اصلاً محمد بن عبدالحمید بیخود در سند آمده است محمد بن عبدالحمید چون در سایر طرق عمر بن یزید بوده است طرق

دیگر عمر بن یزید که در آن محمد بن عبدالحمید بوده با طرقی که محمد بن عبدالجبار نقل می‌کند قاطی شده باشد بنابراین محمد بن عبدالجبار به جای محمد بن عبد الحمید اینکه از جای دیگر آمده محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر از عمر بن یزید بیاید. 2-مدل دیگر که دیروز هم در درس اشاره کردم این هست که در طریق صدوق به عمر بن یزید دو طریق هست در یک طریق محمد بن عبدالحمید واقع هست و در طریق دیگر او محمد بن عبدالجبار واقع هست و احتمال قاطی شدن این دو طریق وجود دارد طریق محمد بن عبدالحمید، محمد بن عبدالحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابیه عمر بن یزید است طریق محمد بن عبدالجبار، محمد بن عبدالجبار عن محمد بن اسماعیل عن محمد بن عباس عن عمر بن یزید هست که احتمال دارد اینها با هم قاطی شده باشند بخصوص آن چیزی که این احتمال را تقویت می‌کندممکن هست یک یا دو سطر سقط عبارتی بوده است مثلاً طریق اول به محمد بن عبدالجبار می‌رسیده و او طریق خود را تمام می‌کرده بعد طریق دوم شروع می‌شده و به محمد بن عبدالحمید می‌رسیده و محمد بن عبدالحمید طریق خود ادامه می‌داده است ممکن هست سقط رخ داده و از محمد بن عبدالجبار به طریق محمد بن عبدالحمید آمده باشد، سقط تمام مشکل را حل نمی‌کند ولی اگر بگوییم بین این دو طریق قاطی شده این احتمال وجود دارد. 3-یک نکته‌ی سومی هست که این نکته راه حل سومی برای حل سند هست که باز با بحث سقط و قاطی شدن متفاوت هست این هست که نجاشی محمد بن عمر بن یزید بیاع السابری را ترجمه کرده راوی او را هم محمد بن عبدالحمید قرار داده این احتمال دارد که اینجا بین پدر و پسر قاطی شده باشد محمد بن عمر بن یزید، عمربن محمد بن یزید شده در نتیجه طریقی که برای محمد بن عمر بن یزید بوده با طریق دیگر قاطی شده و این مطلب اخیر یک نکته‌ای دارد اینکه تعبیر نجاشی در مورد عمر بن یزید به عمر بن محمد بن یزید یک تعبیر خاصی هست و در هیچ جای دیگری عمر بن یزید به عمر بن محمد بن یزید شناخته شده نیست این احتمال جدی هست که اصل این تعبیر از باب اشتباه باشد صاحب قاموس رجال این مطلبی که نجاشی اشتباه

کرده مطرح می‌کند ولی چطور شده که نجاشی اشتباه کرده را بیان نمی‌کند ما می‌خواهیم بگوییم که دقیقاً منشأ اشتباه این هست که پدر و پسر قاطی شده‌یعنی پس و پیش شده‌اند این منشأ شده که دو نکته در آن واحد حل شود هم نکته‌ی اینکه چرا محمد بن عبدالحمید را راوی قرار داده در حالی که راوی محمد بن عبدالحمید مستقیم نمی‌باشد نکته‌ی دیگر اینکه چرا در نسب عمر بن محمد بن یزید، محمد آورده است این احتمال هم کاملاً امکان دارد که به این شکل باشد دو نکته‌ی قریب اینجا وجود دارد یکی اینکه محمد بن عبدالحمید راوی شده، یک نکته‌ی قریب هم این هست که جای عمر بن یزید، عمر بن محمد بن یزید شده است محمد بن عبدالحمید راوی محمد بن عمر بن یزید هست نجاشی در یک مورد محمد بن عمر بن یزید بوده که به عمر بن محمد بن یزید شده این تحریف دو مطلب را بر نجاشی به بار آورد اولاً دیده که عمر بن محمد بن یزید هست گفته پس آن عمر بن یزیدی که معروف هست نسبت به جد هست این گونه بوده عمر بن محمد بن یزید بیاع السابری این گفته این با عمر بن یزید بیاع السابری یکی هست و نسبت به جد گرفته است و عمر بن یزیدهای دیگر را نسبت به جد گرفته و تصور کرده که یک محمد در بین این نسب واقع شده از طرف دیگر محمد بن عبدالحمید هم راوی عمر بن محمد بن یزید واقع شده هر جور بگوییم این اشتباه که نجاشی به طبقه توجه نکرده هست سقط‌ها باید در منابع اولیه باشد این سقط باید قدیمی باشد چون در نسخ موجود ما تمام نسخ متفق بر این نحو هست سقط هم که می‌گوییم یعنی مصدری که در اختیار نجاشی بوده سقط در این رخ داده است یا تحریفی رخ داده است بنابراین در اینکه نجاشی در این طریق توجه به طبقه نکرده تقریباً روشن هست محمد بن عبدالحمید شخصی هست که طبقه‌ی خیلی روشنی ندارد معبر بودن محمد بن عبدالحمید می‌تواند منشأ این بشود که شخص طبقه‌ی خود را نشناسد این احتمالات عدیده اینجا هست به نظر من دو سه احتمالی که عرض کردم از احتما‌ل‌هایی که آقایان می‌گویند بهتر هست نتیجه مجموعه این بحث‌ها یک دو تا نکته هست یکی اینکه عمر بن یزید، عمر بن محمد بن یزید باشد ثابت نیست احتمال اینکه نجاشی اشتباه کرده باشد کاملاً هست نمی‌خواهیم تثبیت کنیم

ولی در جایی هست که در لغزش‌گاه هست بالاخره نجاشی در اینجا یک اشتباهی مرتکب شده حالا این اشتباه مستقیماً محمد بن عبدالحمید سقط بوده این گونه شده یا به نحو اخیری که عرض کردم بوده است یا نبوده است البته ما به تحریف قائل می شویم یعنی احتمال اینکه نجاشی در ذکر محمد در نسب عمر بن یزید اشتباه کرده باشد جدی هست ولی اینکه بگوییم این اشتباه منشأ شده که ایشان عمر بن یزید صیقل را با عمر بن یزید بیاع السابری دو نفر گرفته خیلی واضح نیست صاحب قاموس الرجال می‌فرمود نجاشی چون عمر بن یزید را عمر بن محمد بن یزید گرفته در نتیجه با عمر بن یزید صیقل آنا را دو نفر گرفته است در نتیجه که خواستیم این گونه بگیریم پس عمر بن یزید صیقل هم نسبت به جد هست در اینکه عمر بن یزید بیاع السابری در اسناد عمر بن یزید تعبیر می‌شده که خیلی هم پر روایت هست اینکه نجاشی اینجا چون عمر بن یزید بیاع السابری را عمر بن محمد بن یزید دانسته است پس نتیجه گرفته است او غیر از عمربن یزید صیقل هست این چه وجهی دارد فوق مطلب این هست همچنانکه عمر بن یزید بیاع السابری نسبت عمر به یزید را نسبت به جد دانسته است در عمر بن یزید صیقل هم باید این گونه می‌گفت این برای آنها مسلم بوده از جهت دیگر باید مسلم بدانند که عمر بن یزید صیقل غیر از عمر بن یزید بیاع السابری هست نه از این راه و الا اگر این باشد آن هم عمر بن محمد بن یزید صیقل می‌شود اگر قرار هست تمام سندهای زیاد عمر بن یزید را بگوییم در آنها محمد نسبت به جد افتاده در مورد عمر بن یزید صیقل هم باید این مطلب را بگوییم نجاشی منشأ اینکه عمر بن یزید صیقل را با عمر بن یزید بیاع السابری یکی دانسته است توهم می‌باشد نه این گونه نیست معنا این هست که مسلم دانسته‌اند که اینها دو نفر هستند پس این مطلب صاحب قاموس الرجال مطلب تمامی نیست. صاحب قاموس الرجال سایر شواهد تغایر عمر بن یزید بیاع السابری و عمر بن یزید صیقل را یک یک جواب می‌دهد یکی دیگر از شواهد اختلاف کنیه بود کنیه‌ی بیاع السابری ابوالاسود بود و کنیه‌ی صیقل ابو موسی بود چون می‌گوید ممکن هست مراد از ابو موسی والد موسی باشد گاهی اوقات ابان بن عبدالرحمان به معنای والد موسی بکار برده می‌شود و

گاهی اوقات در مواردی اب به معنای والد بکار رفته و احیاناً اشخاص متوجه نشده‌اند من جمله در ترجمه بشیر، بشیر والد ابو عبدالصمد بن بشیر هست، سنان ابو عبدالله بن سنان هست، صاحب قاموس الرجال بعضی موارد را اشاره کرده است. اولاً اینکه ابو به معنای والد باشد بسیار نادر هست بعضی‌ها هم که احتمالی هست خیلی دنبال این گشتم سه چهار مورد بیشتر پیدا نکردم و اینکه عمر بن یزید صیقل بچه‌ای به معنای موسی داشته نشانه‌ی این نیست که کنیه‌ی او ابو موسی نیست خیلی وقت‌ها از همان موقع ولادت کنیه برای شخص می‌گذاشتند و به این عنوان بعداً که بچه دار می‌شوند بچه‌ی خود را به این کنیه بگذارند از اول یک نوع بشارت هست به اینکه بچه دار می‌شوند و بچه‌ی اینها هم پسر هست از اول کنیه را با این دیدگاه می‌گذاشتند و کنیه نشانگر اینکه بچه‌ای به این نام دارد نیست ولی بشارت به بچه دار و پسر دار شدن هست که اسم آن هم این هست می‌باشد این با کنیه بودن منافات ندارد، ثانیاً شخصی وقتی بچه دار شد به طور طبیعی بوسیله‌ی اسم بچه‌ی بزرگ کنیه بر او می‌گذاشتند. امام صادق علیه السلام به کسی پول داده و می‌گویند با این تجارت کن و قرار می‌گزارند که نصف سود مال امام علیه السلام باشد امام علیه السلام می گویند مال دارم و دوست ندارم متعرض به نعم الهی باشم امام که صاحب نصف سود بوده به طرف می گویند این را هم به اصل سرمایه اضافه کن بنده خدا که از دنیا می‌رود در وصیت نامه‌ی خود این چنین آورده بود لابی موسی عندی الف و سبع مائة عبدالله بن سنان و عمر بن یزید این را می‌دانند این ابو موسی جنبه‌ی رمزی داشته است. کنیه هم به معنای والد هست کنیه این گونه نیست که چیزی غیر از والد باشد کنیه از این باب هست که شخص پسر موجود نیست گاهی اوقات به اعتبار پسر مقدر هست اب به معنا پسر هست ولی حتماً پسر موجود نیست گاهی اوقات به اعتبار اینکه شاید یک پسری به این نام دارا شود و این چنین کنیه‌ای داشته باشد این روایت خیلی جالبی هست که چگونه تقیه می‌کردند. می‌خواهم بگویم اصل اینکه اب به معنای والد باشد یک چیز بسیار غریب و بعیدی هست و تازه به معنای والد هم باشد منافاتی با کنیه بودن ندارد خیلی وقت‌ها این دو تا با همدیگر به دلیل اینکه

کنیه برای شخص می‌گذارند بعد فرزند او را به این نام می‌گذارند ایشان می‌خواهد بگوید کنیه‌ی او ابوالاسود بوده ابوموسی را به عنوان والد موسی آورده است بحث من این هست که اینها غرابت مطلب را بیان نمی‌کنند به هر حال اینها همه از باب توجیه هست کتاب موقعی بحث این هست که آیا قراینی که ما می‌خواهیم بگوییم دلیل قطعی بر تعدد هست یا دلیل این نیست؟ دلیل قطعی نیست ممکن هست شخص دو تا کنیه داشته باشد آنکه هست این هست که تعدد کنیه نادر هست به خاطر همین به لیل ندرت تعدد کنیه ما اگر قائل به وحدت بشویم باید قائل به یک امر نادر بشویم اگر قائل به تعدد بشویم نیازی به ملتزم شدن به این امر غریب نیست امور متعدد غریبه‌ای که پشت سر هم هست این مجموع غرایب به آدم اطمینان می‌دهد که اینها یکی نیستند اصل تقریب این هست و راه‌حل‌هایی که ایشان ارائه داده اینها از اصل بحث خارج هست ایشان می‌خواهد بگوید امکان دارد من جمله ایشان این مطلب را که یکی مولی بنی نهد و آن یکی مولی بنی ثقیف هست این گونه جواب می‌د‌هد که شاید از باب اختلاف نظر باشد یکی خیال می‌کرده است که این از بنی نهد هست و دیگری خیال می‌کرده که این از ثقیفه هست معنا این هست که یکی از اینها اشتباه کرده است و اشتباه کردن غریب هست یک موقع بحث سر این هست که آیا این اختلاف دلیل قطعی بر تعدد هست نه دلیل قطعی نیست ولی قراین تعدد هست و این قراین با مطلبی که شما می‌گویید شاید از باب اختلاف نظر نباشد سازگار نیست مقدار اختلاف نظرها با جایی که اتفاق نظر داریم زیاد هم باشد باید به نسبت سنجید مواردی که در نسب اشخاص اختلاف ندارند با مواردی که اختلاف ندارند چه مقدار هست؟ خیلی نادر و کم هست. ایشان قراین تعدد را که جواب داد از آن طرف وارد به قراین وحدت می‌شود یکی همان عبارت احمد بن حسین بن عمر بن یزید الصیقل که دیروز در کلام آقای خویی نقل کردم آورده است ایشان می‌گوید «فجمع بین وصف الصیقل و بیاع السابری» بعد یک عبارت دارد می‌گوید «و حمله علی کون الصیقل وصف احمد او کون المراد بجده جده لأمه خلاف الظاهر در اینکه المراد بجده جده لأمه باشد آن خلاف ظاهر هست بحثی نیست این گونه هست و در ست می‌باشد ولی

بحث اینکه مراد وصف احمد خلاف ظاهر هست این گونه نیست ظاهر این تعبیر محمد بن یحیی العطار عطار وصف محمد هست، محمد بن عیسی العبیدی عبیدی وصف محمد هست نه اینکه وصف عیسی باشد ظاهر این تعبیرها وصف شخصی هست که ترجمه هست بخصوص در شرح حال که ذکر می‌کنند به طور طبیعی می‌خواهند اوصاف مترجم را ذکر کنند اینکه بگوییم این اوصاف، اوصاف جد او هست اوصاف پدر او هست این خلاف ظاهر هست ایشان می‌گوید خلاف ظاهر هست هیچ هم بیان نمی‌کندکه چگونه شد که این خلاف ظاهر شد؟ احمد بن حسین بن عمر بن یزید الصیقل هست طبیعتاً اول باید نسب را کامل کنند بعد القاب او را ذکر کنند بعد از صیقل ابو جعفر را ذکر کرده به طور طبیعی هم چنانکه ابو جعفر کنیه‌ی احمد هست الصیقل هم لقب او هست. نکته‌ی دوم این هست با توجه به قراین تعددی که هست نتیجه‌ی این بحث‌ها را نباید وحدت اینها نتیجه گرفت فوق مطلب این هست که بگوییم نجاشی اشتباه کرده وصف صیقل آورده است اینکه نجاشی در آوردن وصف صیقل در این ترجمه اشتباه کرده باشد اولی هست از اینکه ما اینها را یکی بگیریم قراین تعدد این قدر زیاد و روشن هست اینکه ما اگر اینها را با آنها بگیریم درست نیست. همین احمد بن حسین بن عمر بن یزید در بعضی جاها با عنوان بیاع السابری گفته شده که این را عرض می‌کنم. می‌خواهم بگویم اینکه عنوان صیقل در مورد این گفته شده اشتباه کرده است به طور مثال همین که می‌خواسته احمد بن حسین بن عمر بن یزید بنویسد ذهن او به عمر بن یزید صیقل رفته کلمه‌ی صیقل در اینجا به خاطر تداعی معانی‌ای هست که یک عمر بن یزید صیقل داریم که این صیقل اضافه شده است حتی گاهی اوقات اصلاً می‌خواسته بگوید این عمر بن یزید آن عمر بن یزید صیقل نیست همین باعث شده که صیقل نوشته شود گاهی اوقات در ذهن انسان احمد بن حسین بن عمر بن یزید که واقع می‌شود می‌گوید این عمر بن یزید صیقل نیست که بعداً جده عمر بن یزید بیاع السابری برای اخراج این مطلب هست که خیال نکنید عمر بن یزید صیقل هست همین چیزی که می‌خواسته با آوردن کلمه‌ی بیاع السابری از آن احتراز کند معنای آن این هست که به ذهن ایشان آمده و معنا این نکته این

هست کتاب هست خیلی وقت‌ها به ذهن آمدن منشأ وجود سقط می‌شود یعنس نتیجه بحث این هست که ما در این جور موارد طبیعی‌تر التزام به این هست که بگوییم صیقل اشتباه هست، اگر به فرض نگوییم که جد بیاع السابری باشد نوه صیقل باشد بعید هست از استدلال خارج می‌شود اگر بعید بدانیم اینکه جد بیاع السابری باشد و نوه صیقل باشد نتیجه این هست که بگوید در آوردن صیقل اشتباه کردید و این صیقل نبوده است و به طور طبیعی این خالی از غرابت نیست اصلاً وحدت بیاع السابری و صیقل فی نفسه غریب هست چون شغل‌های صیقل و شغل های بیاع السابری از جهت اجتماعی دو گونه شغل مختلف بوده‌اند بیاع السابری با کلاس‌‌تر بوده است فرض کنید مکانیک و تاجر بودند اینها از جهت مدل و علاقه‌های اجتماعی کسی که مکانیک هست با کسی که تاجر هست در دو رده هستند قدیم‌ها بیشتر شغل پدر را ادامه می‌دادند و اگر هم ادامه نمی‌دادند خیلی نادر هست که این همه فاصله بگیرد. بیاع السابری و صیقل از لحاظ اجتماعی دو شغل متفاوت هستند هم اینکه یک نفر هر دو تای این شغل‌ها را داشته باشد بعید هست و هم اینکه فرزندان بیاع السابری هم اگر این شغل را داشته باشند بعید هست. صیقل‌ها جنبه‌ی فرهنگی نداشتند.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»